

## آیا کلیات واقعیت دارند؟

علیرضا محمدی\*

### چکیده

کلیات رده‌ای از هستی‌مندی‌های مستقل از ذهن هستند که معمولاً در تقابل با افراد قرار می‌گیرند و اینگونه فرض شده‌اند که نسبت‌های «همانی کیفی» و شباهت موجود میان افراد را تبیین می‌کنند. کلیات خواص مشابه را بین افراد تقسیم می‌کنند. یک سیب و یک یاقوت هر دو قرمزند و قرمزی مشترک میان آنها از نسبت دادن یک کلیت به آنها نشئت می‌گیرد. اگر آنها هر دو در یک زمان قرمز هستند، این کلی قرمز می‌باید در هر مکان حاضر باشد. این مسئله، کلیات را از افراد مجزا و متفاوت می‌کند. اینکه آیا کلیات در حقیقت جهت تبیین نسبت‌های «همانی کیفی» و شباهت موجود میان افراد نیاز

\* کارشناس ارشد فلسفه علم، دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناس ارشد منطق، دانشگاه علامه طباطبایی (ره).

هستند یا خیر، متافیزیسین‌ها را در دو‌یست سال اخیر درگیر کرده است. مباحثه‌کنندگان در این مورد در یکی از این سه دسته قرار می‌گیرند: واقع‌گرایان (Realists)، که کلیات را تصدیق می‌کنند و از سوی دیگر مفهوم‌گرایان (Conceptualists) و نام‌گرایان (Nominalists) هستند که از پذیرش کلیات استنکاف ورزیده، انکار می‌کنند که به آنها احتیاجی هست. در این مقاله به تبیین و توصیف دیدگاه‌های مختلف موجود درباره کلیات پرداخته می‌شود، همچنین چالش‌های موجود در برابر این رویکردها، بررسی می‌شود و در آخر با نگاهی واقع‌گرایانه سعی در اثبات کلیات می‌شود. **واژگان کلیدی:** کلیات، فرد، خاص، واقع‌گرایی، نام‌گرایی، مفهوم‌گرایی، همانی کیفی، صفت.

### کلی چیست؟

از کلیات، تعاریف مختلفی را ارائه کرده‌اند که می‌توان به برخی از آنها اشاره نمود: الف) کلیات اشیایی با وحدت و یگانگی مرتبه و پایه هستند (به عبارتی هم‌مرتبه هستند) و برای این وحدت و یگانگی در مرتبه، لازم است که فقط از واقعیات اتمی‌ای تشکیل یافته باشند که دارای تعداد معین و ثابتی از اجزای مقوم هستند (Russel: 1925: xix; Armstrong, 1997: 85).

ب) کلیات قابلیت پخش شدن در افراد را دارند؛ یعنی ممکن است که F در هر دو شیء مجزای x, y وجود داشته باشد؛ البته این یک شیوه شناخته‌شده در معرفی کردن کلیات است (Lewis, 1987: 2).

ج) کلیات (در یک زمان واحد) در مکان‌های مختلف جای دارند (Moore, 1923: 106).

د) کلیات، انواعی از اشیای این‌همان هستند، اگر و فقط اگر قابلیت تفکیک شدن نداشته باشند (wisdom, 1934:208-9; Williams, 1986: 3).

ه) کلیات دارای قابلیت متمثل شدن هستند (E.J. Lowe, 1998:155) راسل و وایتهد و آرمسترانگ استدلال می‌کنند که کلیات دارای چندگانگی درجات و مراتب نیستند، درست مقابل نظر مک براید (MC Bride) که مخالف این نکته است. گزاره‌های (ب) و

(ج)، به این نکته اشاره دارند که کلیات باید بیشتر از یک مصداق و نمونه داشته باشند. گزاره (د) از اینکه کلیات دارای مصادیق هستند یا خیر بحثی نمی‌کند و دغدغه آن، عبارت از این است که آیا می‌توان کلیات بدون مصادیق را از یکدیگر مجزا کرد یا خیر؟ گزاره (ه) نیز بیانگر این نکته است که آیا ممکن است که کلیات دارای مصداق نباشند؟ (Tooley, 1977, 1987:113-120; Armstrong, 1983:117-127).

اشیای معمولی در این جنبه یا آن جنبه، شبیه به یکدیگر هستند؛ برای مثال این تکه گچ با آن تکه گچ از جنبه رنگ شباهت دارند؛ چرا که هر دو سفیدند. کلیات در شکل دادن این نوع شباهت، بیشترین سهم را دارند (Armstrong, 1978a, 1978b, 1989). افراد، همان اشیای منفردند، آنها نمی‌توانند در هر زمانی وجود داشته باشند و تنها می‌توانند در یک زمان و در یک مکان باشند، همچنین این افراد دارای صفات (properties) هستند؛ برای مثال یک سیب رسیده از سبز بودن به سمت قرمز بودن پیش می‌رود و تقریباً هر کسی هم قبول می‌کند که سیب‌های مفرد وجود دارند و دارای صفت رنگی بودن هستند؛ ولی آیا «قرمزی» و «سبزی» را نیز در آنها می‌پذیرند؟ اگر اینگونه هست، آنها شبیه به چه چیزی هستند؟ و اگر «قرمزی» و «سبزی»، هستی‌مندهای واقعی نیستند، چگونه سیب می‌تواند رنگی باشد؟

اگر به جای صفات یا کیفیات، کلیات (universals) را به کار ببریم، می‌توانیم با یک سؤال فلسفی از خود بپرسیم آیا چنین کلیاتی وجود دارد؟ اگر چنین است، ماهیت آنها چیست؟ و آنها چگونه با افراد مرتبط می‌شوند؟ می‌توان بحث درباره وجود کلیات را از منظر زبانی بررسی کرد. چگونه از اشیایی که دارای صفات هستند، صحبت می‌کنیم؟ «آن سیب قرمز است»، «کوره گرم است» یا «لباس من کثیف است»، چنین جملاتی یک ساختار موضوعی - محمولی دارند.

حد موضوع به افراد برمی‌گردد که در جمله توصیف شده‌اند. از طرف دیگر، محمول (مفهوم) به توصیف چیزهایی می‌پردازد که راجع به فرد است و چگونگی کیفیت آن را به ما توضیح می‌دهد. آیا محمولات ارجاع می‌دهند؟ به عقیده بعضی از فلاسفه، محمولات این کار را می‌کنند، در کنار افرادی که به‌عنوان موضوع جملات هستند، هستی‌مندهایی از یک نوع متفاوت وجود دارند که به‌وسیله محمولات (مفاهیم) بیان می‌شوند. اینها را می‌توان «کلیات» نامید. از این رهگذر می‌توان به برخی از این خصوصیات اشاره کرد:

۱. همه کلیات مستقل از ذهن هستند؛

۲. آنها انواعی از چیزها هستند که می‌توانند در مورد چیزی یا شیئی کاذب یا صادق

باشند.

در بادی امر به نظر می‌رسد که دلیل کافی برای باور به «کلیات» وجود داشته باشد؛ اما بحث‌ها و سؤالاتی فلسفی در این زمینه سر برمی‌آورند که از آن جمله می‌توان به مورد زیر اشاره کرد: اگر کلیات واقعی هستند، ولی فرد نیستند، پس آنها چه هستند؟

## ماهیت کلیات

به طور سنتی، از اصطلاح *individual* جهت انتخاب و گزینش افراد از یک طبقه معین از موجودات استفاده می‌شود. منحصر به فرد و غیر قابل تکرار (*unique*) بودن افراد و اعضا این معنی را می‌دهد که آنها نمی‌توانند در بیشتر از یک جا و در آن واحد حضور داشته باشند (*Armstronga, 1978, P118*). مثال آن شامل اشیای شبیه به هم می‌شود، مثل صندلی‌ها یا قلم‌ها. یک اتاق ممکن است دارای صندلی‌هایی باشد که در کیفیات خود شبیه به هم هستند، ولی هر صندلی شیئی جداگانه در یک مکان و در یک زمان باشد و در مقابل، کلی «صندلی» در داخل اتاق تکرار شده است. افراد فضا را با ماده پر می‌کنند و در فضا و زمان قرار دارند. بعضی از فلاسفه به سایر انواع افراد ملتزم و متعهد هستند: مثل آنهایی که غیر مادی هستند (مانند روح) و حتی آنهایی که خارج از زمان و مکان هستند (مثل اعداد و خداوند).

البته می‌توان موضعی بینابین نیز در نظر گرفت و به آنچه تکرار شدنی باشد (کلیات) و آنچه تکرار ناشدنی باشد (افراد)، قایل شد.

کلیات می‌باید تکرارپذیر باشند و بتوانند در اینجا و آنجا، در یک زمان، حاضر باشند. سیب من و شما هر دو فرد هستند و این اقتضا می‌کند که هر کدام فقط در یک مکان و در یک زمان باشند. ولی «قرمزی» در هر دوی آنها وجود دارد؛ سیب‌ها در کلیت قرمزی مشترک هستند و این «قرمزی» در آن واحد در دو مکان وجود دارد: سیب من و سیب شما. همه مدافعان کلیات اذغان دارند که آنها تکرارپذیر هستند؛ آنها همچنین باید بگویند که کلیات همه جا حاضرند و در هر مکانی وجود دارند. برای توضیح و تبیین این امر، فرض کنید که یکی از سیب‌هایی را که ذکر آنها رفت، خراب شود. حالا یک سیب از سیب‌هایی

که فرض کردیم، کسر شده است. آیا از «قرمزی» نیز کم شده است؟ به نظر می‌رسد که کلیت به‌تمامی حفظ شده است و همچنین این فرض نیز بی‌معنی است که با افزودن سیاهی دیگر، «قرمزی» نیز زیاد شود. با این ملاحظات به نظر می‌رسد که یک کلی به‌تمامی در هر کدام از مثال‌ها حاضر است و وجود یک کلی در یک مکان ربطی به وجود بلاواسطه آن در مکانی دیگر ندارد؛ باین‌حال روشن نیست که چگونه کلیات می‌توانند در هرکدام از این مکان‌ها حضور داشته باشند و در یک زمان، در مکان‌های مختلف حضور داشته باشند. این مسئله آنها را غیر معمول می‌سازد. اگر یک شیء مادی فقط می‌تواند در یک مکان و در یک زمان باشد، پس کلیات نمی‌توانند، اشیای مادی باشند.

این مسئله باعث پدید آمدن مشکلی در رابطه با نسبت میان علت و معلول می‌شود. ما به‌طور معمول روابط علی را می‌فهمیم، به این صورت که یک شیء بر روی دیگری تأثیر می‌گذارد. ولی این تأثیرگذاری زمانی محقق می‌شود که گویا اشیای مادی باشند. بر این اساس تبیین چگونگی تأثیر کلیات بر سایر اشیا مشکل است. معما وقتی پیچیده‌تر می‌شود که برسیم ما «چگونه» می‌دانیم که آنها همیشه وجود دارند؟ آیا آنها با تأثیر بر مغز ما باعث می‌شوند که به شناخت آنها برسیم؟ اگر آنها مادی نباشند، این تأثیر کاملاً رمزآلود است. با این جمع‌بندی، به این نتیجه می‌رسیم که کلیات کاملاً متفاوت از افراد هستند و پرسش این است که چرا برخی فلاسفه به وجود آنها باور دارند؟

### آیا کلیات را می‌توان اصل موضوع دانست؟

ممکن است مقایسه‌ای بین بعضی ادعاهای علمی که از یک سو، بر وجود بعضی هستومندهای غیر قابل مشاهده، مثل کوارک یا نوترون، اصرار دارند، و کلیات از دیگر سو صورت بگیرد. البته خود ادعاهای علمی جای بحث دارد، ولی بسیاری از دانشمندان و فلاسفه به وجود این هستومندهای غیر قابل مشاهده اعتقاد و باور دارند؛ چرا که تئوری‌هایی که وجود آنها را فرض می‌کنند، پدیده‌های قابل مشاهده را به بهترین نحو تبیین می‌کنند.

برای مثال، بسیاری باور دارند که جهان شامل آن چیزی است که فیزیکدانان سیاه‌چاله (Black Hole) می‌نامند، زیرا بهترین روش جهت تبیین پدیده‌های نجومی آن است که فرض کنیم سیاه‌چاله‌ها وجود دارند. البته این ادعا هم جای بحث دارد، ولی اگر این تبیین

بهترین تبیین را فراهم می‌آورد، بسیاری از دانشمندان و فلاسفه این باور را یک حقیقت می‌دانند که هستی‌مندهای غیر قابل مشاهده‌ای که به صورت اصل موضوع فرض گرفته شده‌اند وجود دارند. تبیین جهان هستی با فرض گرفتن هستی‌مندهای غیر قابل مشاهده در جهت توجیهی برای اثبات وجود آنها بیان می‌گردد. (Campbell, 1990: 25)

در حقیقت کلیات جهت پاسخ‌گویی به دامنه‌ای از سؤالات فلسفی مطرح شده‌اند. یک نام (Name)، یک نام نخواهد بود، اگر چیزی برای ارجاع کردن به آن وجود نداشته باشد. حتی بعضی فلاسفه فکر می‌کنند که معنای یک اسم، همان مدلول (Referent) آن است. حال در مورد اصطلاحات کلی مثل «قرمز» چه اتفاقی می‌افتد؟ این اسامی و اصطلاحات چه معنایی می‌دهند؟ برخی گفته‌اند که مفاهیم می‌باید مدلول‌ها یا مدلولاتی داشته باشند تا با معنی باشند. کلیات نیز مشمول این حکم می‌شوند.

همچنین کلیات برای پاسخ‌گویی به تئوری شناخت (Theory of Knowledge) مطرح شده‌اند. برای مثال، افلاطون، بیان می‌کرد که افراد مادی موضوعات قابل تغییر هستند و باید چیزهایی باشند که قابل تغییر نباشند. کلیات چنین نقشی را بازی می‌کنند. (Loux, 1998: 207)

بعضی فلاسفه استدلال کرده‌اند که ما به کلیات احتیاج داریم تا قوانین طبیعتی را که بدون تغییر بر اجزا و افراد حاکم هستند بفهمیم. به علاوه اینکه در مورد قوانین طبیعت این بحث مطرح شده است که این قوانین نسبت میان افراد است و این موضوع در مورد کلیات نیز بیان می‌شود.

در مورد کلیات، بحث دیگری نیز تحت عنوان «مشکل کلیات» (The Problem of Universals) نیز مطرح می‌شود که شاید یکی از مهمترین بحث‌ها درباره کلیات باشد.

## مشکل کلیات

صفات، اغلب، به افراد نسبت داده می‌شود؛ هنگامی که گفته می‌شود آن گیلان و آن گل رُز قرمز هستند، برای افراد ویژگی‌ها و صفات مشترکی را در نظر می‌گیریم، که گیلان‌ها را گیلان می‌سازد و گل رُزها را گل رُز و هر دوی آنها را قرمز می‌کند.

اما آیا حقایق مشترک و عمومی وجود دارند؟ آیا این اشتراک، در واقعیت وجود دارد؟ چگونه می‌شود جهانی را که در آن این اشتراکات وجود دارند، اثبات کرد و چگونه می‌توان

اثبات کرد که این اشتراکات اعتبارهایی نیستند که از جانب ما وضع شده‌اند؟ کوشش در پاسخ‌دادن به اینگونه سؤالات به سه استراتژی و رویکرد منتج می‌شود: واقع‌گرایی (Realism)، نام‌گرایی (nominalism) و مفهوم‌گرایی (conceptualism)؛ حال به بررسی هر یک از این سه دسته می‌پردازیم.

### انواع رئالیسم (واقع‌گرایی)

همهٔ انواع رئالیسم ادعا دارند که کلیات وجود دارند. واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که اگر ما بپذیریم که در جهان ما کلیات وجود ندارند، قادر به تبیین واقعیت‌های آشکار و بنیادین نخواهیم بود؛ یعنی، اینکه نمی‌توانیم ادعا کنیم در طبیعت، اصل عام ناب، اسلوب‌دار و منظم وجود دارد. امور تجربی نیز اعلام می‌دارند که یک‌سری خصوصیات مشترک بین افراد (اجزا) وجود دارد. بعضی قرمز هستند و بعضی نه؛ بعضی آبی هستند و بعضی نه. بعضی گل رُز هستند و بعضی نه. «واقع‌گرایان ادعا می‌کنند که آن چیزی که موجب می‌شود افراد دارای خصوصیات مشترک باشند و آن واقعیتی که آنها راجع به آن صحبت می‌کنند، یک هستومند کلی است که در هر کدام از افراد در لحظه‌ای واحد متجلی می‌باشد. a, b, c و ... وجود دارند و این حقیقت که آنها وجود دارند و خصوصیتی مثل F بودن، G بودن و H بودن، مستقل از باورهای انسانی، تجارب زبانی و ... وجود دارند» (Simons, 1994: 575).

### واقع‌گرایی افراطی (extreme Realism)

قدیمی‌ترین و مشهورترین نوع رئالیسم از افلاطون است؛ تلقی افلاطون این است که جهت تبیین این‌همانی کیفی از افراد مجزا از هم؛ باید بپذیریم که در کنار افراد شبیه به هم، هستومند دیگری نیز وجود دارد، هستومندی که ماکلی می‌نامیم و افلاطون صورت (form) می‌نامد. اگر دو سیب، برای مثال، هر دو قرمز باشند، این به آن دلیل است که صورت قرمز قادر است در لحظه‌ای واحد خودش را در هر دو سیب متجلی کند.

در این نگاه، سه جزء وجود دارد: اول اینکه یک فرد وجود دارد، یعنی یک سیب منفرد؛ دوم اینکه قرمزی آن سیب وجود دارد که «در» یا «با» آن سیب وجود دارد؛ و سوم اینکه صورت سیبی وجود دارد که خودش را در قرمزی این سیب نشان می‌دهد، البته در قرمزی

سایر سیب‌ها. از نظر افلاطون، صور، غیر مادی و خارج از مکان و زمان هستند. ممکن است بیان شود که کاملاً انتزاعی هستند. البته صورت قرمز جهت درست کردن یک سیب قرمز مفرد، می‌باید تا حدودی به سیب مرتبط باشد.

افلاطون بیان می‌کند که اشیا در صور و برگزیدن کیفیات با هم شریک هستند. نظریه دیگری بر این اصل مبتنی است که خود صورت که باعث قرمز شدن سیب می‌شود نیز باید، قرمز باشد. یعنی، چگونه یک صورت می‌تواند یک سیب قرمز درست کند، اگر خود صورت قرمز نباشد؟

نظر افلاطون، اولین نظریه درباره کلیات است؛ ولی انتقاداتی کاملاً جدی به این رویکرد وجود دارد.

### واقع‌گرایی شدید (Strong Realism)

هرچند واقع‌گرایی افراطی از سوی افلاطون اتخاذ شده است، نگاه بعدی (واقع‌گرایی شدید) به‌طور وسیعی از سوی ارسطو تأیید شده است؛ کلید مهم این نوع از واقع‌گرایی در عدم پذیرش استقلال وجودی صور است. همان‌طور که گفته شد واقع‌گرایی افراطی، یک تبیین سه‌گانه است، که در برگیرنده یک فرد، کیفیت و صفت این فرد و صورت که کیفیت و صفت این فرد را بنا می‌کند. واقع‌گرایی شدید در مقابل این سه‌گانه مقاومت می‌کند؛ از نظر ارسطو وقتی یک فرد، صفت یا کیفیتی را داراست، فرد و آن کیفیت است که حضور دارند و نیازی به جزء سوم نیست. در این دیدگاه، یک کلی فقط کیفیت و صفتی است که در این فرد و هر فرد دیگری با همان کیفیت وجود دارد. برای مثال، کلی قرمز در این سیب هست، در سیب بعدی هم هست و در همه سیب‌هایی که قرمز هستند، وجود دارد. هیچ تمایز و استقلالی بین افرادی که این رنگ را دارند، وجود ندارد؛ زیرا یک کلی هست که می‌تواند در بسیاری از مکان‌ها در لحظه واحد وجود داشته باشد. مطابق با واقع‌گرایی شدید، کلی «قرمز» در سیب من همان کلی «قرمز» در سیب شماست. یک کلی در آن واحد در دو فرد وجود دارد. واقع‌گرایی شدید از «برهان انسان سوم» (Third man Argument) مصون است. این برهان بیان می‌کند که مثلاً مشابهت میان چیزهایی زیبا، که به واسطه آن ما همه آن چیزها را «زیبا» می‌نامیم، فقط وقتی قابل فهم است که ما به وجود صورت «زیبایی» قایل شویم که همه چیزهای زیبای جزئی با آن مشابهت دارند ولی اگر



مشابهت اول نیازمند چنین توضیحی باشد، مشابهت دوم هم مسلماً این نیاز را دارد. پس برای آنکه مشابهت میان چیزهای جزئی زیبا و صورت زیبایی قابل فهم شود، باید قائل به صورت دومی بشویم که همه چیزهای زیبای جزئی و صورت (اول) زیبایی با آن مشابهت دارند، و در هر مرتبه‌ای یک مشابهت بدون توضیح روی دست ما می‌ماند، و لذا توضیح ما هرگز کامل نمی‌شود و به ناچار در یک تسلسل گرفتار می‌شویم. این نوع اشکال وقتی اجتناب‌ناپذیر می‌شود که ما فرض بگیریم که از یک طرف مشابهت، به خودی خود، نیازمند توضیح است و از طرف دیگر یک مشابهت را می‌توان با توسل به مشابهت دیگری توضیح داد. افلاطون مثال صورت «زیبایی» را به کار نمی‌برد، بلکه برهان را فقط با عبارتی کلی بیان می‌کند؛ بنابراین صورت انسان مثال رایج شده است و به همین دلیل رسم شده که این برهان را «برهان انسان سوم» بنامند (Vlastos, 1954: 330).

در این واقع‌گرایی به صوری که انتزاعی و خارج از مکان و زمان هستند و به‌گونه‌ای رازآلود صفات افراد مادی را تعیین می‌بخشند، نیازی نیست. کلیات واقع‌گرایی شدید در مکان و زمان هستند و قادرند، در بسیاری مکان‌ها در لحظه واحد حاضر باشند. از دیدگاه این نوع واقع‌گرایی (شدید) مصداق بودن در جاهای زیاد ممکن است عجیب باشد، اما به‌اندازه اینکه خارج از زمان و مکان باشد، عجیب نیست.

### چالش‌های واقع‌گرایی

فلاسفه‌ای هستند که فقط به آنچه مادی، زمانی - مکانی و غیر قابل تکرار باشد، روی خوش نشان می‌دهند. فلاسفه‌ای که فقط به افراد (Individuals) باور دارند، نام‌گرا (Nominalist) نامیده می‌شوند. واقع‌گرایی افراطی به وسیله «برهان انسان سوم» مورد چالش قرار گرفته است. واقع‌گرایی افراطی خاطر نشان می‌کرد که برای هر کیفیت فرض شده که هر فرد دارا می‌باشد یک صورت از آن کیفیت وجود دارد، که مجزا از افراد وجود دارد و همچنین مجزا از هر کیفیتی که در هر فردی یافت می‌شود. یک سیب مفرد و «قرمز بودن» این سیب (و «قرمزی» هر سیب دیگر) و صورت این «قرمزی» وجود دارد. با حضور صورت «قرمز»، سیب خصوصیت «قرمزی» را دریافت می‌کند و بالاخره اینکه، صورت «قرمز» خود می‌باید «قرمز» باشد، در غیر این صورت نمی‌تواند برای سیب، «قرمزی» را فراهم کند. حال فرض کنید سؤال ما این است، «چه چیزی قرمزی صورت

قرمز را توصیف و تبیین می‌کند؟» (Adams, 1981: 20)

جهت تبیین کردن قرمزی صورت قرمز در واقع‌گرایی افراطی، باید فرض کرد که صورت قرمز در یک صورت حضور دارد. یک اصل بنیادین واقع‌گرایی افراطی آن است که حصول یک کیفیت از حضور و شرکت در یک صورت ناشی می‌شود. از قرار معلوم، یک صورت نمی‌تواند در خودش سهیم شود. بنابراین، اگر قرمزی صورت قرمز توصیف و تبیین شده است، به این احتیاج است که گفته شود صورت قرمز در یک صورت مرتبه بالاتری یعنی Red<sub>2</sub> (قرمز ۲) وجود دارد. به علاوه، شرکت در قرمز ۲، قرمزی قرمز ۱ (Red<sub>1</sub>) را تبیین خواهد کرد، اگر فقط، صورت مرتبه بالاتر - قرمز ۲ (Red<sub>2</sub>) - خودش قرمز باشد. البته در این حال مجبور هستیم قرمزی صورت قرمز ۲ (Red<sub>2</sub>) را تبیین کنیم و این نیازمند معرفی صورت دیگری است که در این مورد صورت قرمز ۳ (Red<sub>3</sub>) خواهد بود که صورت قرمز ۲ (Red<sub>2</sub>) در جهت گرفتن و اخذ قرمزی آن شرکت و دخالت می‌کند.

واضح و روش است که این شیوه به طریق نامعینی ادامه خواهد یافت و همچنین به نظر می‌رسد که ما تبیینی از اینکه چرا یا چگونه صورت قرمز واقعاً قرمز است، نخواهیم داشت و این معنی را می‌دهد که ما هرگز قادر نخواهیم بود که تبیین کنیم که چرا سیب اصلی «قرمز» است. به نظر می‌رسد که تئوری افلاطون در پاسخگویی به این مورد ناتوان است.

واقع‌گرای شدید به وجود صور مستقل جهت تبیین قرمزی افراد تکیه نمی‌کند و بنابراین آنها به تبیین اینکه چرا یک وجود مستقل - صورت قرمز - خودش قرمز است، نیازی ندارد. در عوض، واقع‌گرایان شدید می‌توانند به سادگی بیان کنند که کلی موجود در هر سیب، خودش قرمز هست و قرمز این کلی، قرمز هر سیبی را تبیین می‌کند و بنابراین شباهت آنها با توجه به رنگ توجیه می‌گردد.

و اما انتقاد دیگری که می‌توان به واقع‌گرایی داشت تقریباً کاری‌تر از بقیه انتقادات است. یک اصل عمومی که تقریباً همه بحث‌ها را پوشش می‌دهد آن است که همه اشیا برابر باشند و همگی دارای یک هستی‌شناسی باشند. این رویکرد، از این جهت به واقع‌گرایی اعتراض دارد که می‌تواند بدون تکیه بر کلیات، تبیینی مناسب ارائه دهد. اگر شباهت کیفی و این‌همانی می‌تواند بدون رجوع و تکیه به کلیات تبیین شوند و اگر هر کاری که با کمک کلیات صورت گرفته است، بدون آنها نیز صورت می‌گیرد آنگاه منتقدان و مخالفان

واقع‌گرایی بیان می‌کنند که ما آنها را بدون کلیات انجام می‌دهیم و در نتیجه، در صورتی که همه اشیا برابر باشند، در آن صورت مقولات کمتری در هستی‌شناسی خود خواهیم داشت. این شیوه‌ای است که مخالفان واقع‌گرایی سعی در حل مشکل کلیات دارند، بدون اینکه به کلیات رجوع کنند. سؤالی که مطرح می‌شود آن است که آیا چنین راه‌حل‌هایی کفایت می‌کند؟ اگر نه، شاید تعهد و دل سپردن به کلیات لازم باشد.

### قرائت‌های ضد واقع‌گرایی

یکی از راه‌حل‌هایی که در مورد مشکل کلیات مطرح می‌شود و طبق آن، وجود کلیات تأیید و تصدیق نمی‌شود، قرائت و تفسیر «ضد واقع‌گرایی» (Anti-Realism) است. ضد واقع‌گراها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نام‌گرایان و مفهوم‌گرایان؛ نام‌گرایان بر این مطلب پافشاری می‌کنند که تنها افراد وجود دارند. آنها استدلال می‌کنند که مشکل کلیات می‌تواند از طریق تفکر در مورد افراد حل شود و نه با توسل به چیزی بیشتر از ماهیات افراد و رابطه بین افراد. در مقابل مفهوم‌گرایان، اعتقاد صرف به وجود افراد، برای حل مشکل کلیات را انکار می‌کنند و به کلیات مستقل از ذهن متوسل می‌شوند. (هیلری، ۱۳۸۳: ۴۹-۳۵)

### نام‌گرایی (Nominalism)

نام‌گرایی را می‌توان از وجوه و زوایای مختلفی بررسی نمود. سؤالی که مطرح می‌شود آن است که چگونه می‌توان بدون تکیه کردن بر کلیات، افراد مجزا از هم را تبیین کرد؟ یک راه‌حل پیشنهادی نام‌گرایی محمولی (Predicate nominalism) نامیده می‌شود:

یعنی آن چه یک فرد را می‌سازد، به آن فرد نسبت دهیم، مثلاً ما سیب را قرمز می‌نامیم، زیرا محمول و مفهوم قرمز است، می‌تواند گفته‌ی صادقی راجع به سیب باشد. در مورد مفهوم و محمول قرمز هست، این مفهوم و محمول فقط یک رشته از کلمات بر روی کاغذ است یا یک سری صداها گفته‌شده، می‌باشد. با توسعه این راهبرد می‌توان دو فرد را در نظر گرفت؛ سیب و گل رُز که قرمز هستند، زیرا مفهوم و محمول، قرمز است، گفته‌ی صادقی برای هر دوست. ما برای پیدا کردن امور مشترک در طبیعت به افراد رجوع می‌کنیم و در این مورد، افراد، سیب و گل رُز هستند. پس در این دیدگاه وجود از افراد تشکیل

شده است و کلمات وسیله‌ای برای بیان آن افراد هستند. (Bealer, 1982: 230)

البته بسیاری از فلاسفه با این دیدگاه از این جهت که مشکل کلیات را نادیده می‌گیرند، دچار چالش هستند؛ مثال چرا این صادق است که بگوییم سیب و گل رُز هر دو قرمزند و سبز یا آبی نیستند.

چه چیزی در مورد این جهان وجود دارد که بیانگر این نکته است که چرا افراد به آن شیوه هستند و به روش و شیوه دیگری وجود ندارند. چه چیزی شباهت بین آنها را تبیین می‌کند؟

راه حل دیگر برای این مشکل را نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک (Resemblance Nominalism) می‌نامند. در این رویکرد، افراد را درون مجموعه‌هایی گرد می‌آورند که بر مبنای رابطه مبتنی بر وجود، وجه اشتراک موجود میان آنها شکل گرفته‌اند و برای همانی کیفی و وجود وجه اشتراک تبیینی می‌یابند؛ مثلاً «قرمزی» فرد یا عضو، به وسیله این واقعیت تبیین شده که آن به مجموعه اشیای قرمز تعلق دارد. این حقیقت که دو فرد، هر دو قرمزند، اینگونه تبیین شده که آنها هر دو متعلق به مجموعه اشیای قرمزند. مجموعه‌ای فرض شده مثل مجموعه اشیای قرمز، به وسیله اضافه کردن افرادی که هر یک شباهت بیشتری با هم دارند تا افراد غیر عضو، ساخته می‌شود. در اینجا منظور از افراد غیر عضو، اشیای غیر از قرمز است. اشیایی که دارای وجه اشتراکی هستند به یک مجموعه تعلق دارند. عضویت در یک مجموعه معین، آنچه را که برای داشتن یک خصوصیت معین لازم است، تعریف می‌کند و در مورد دو عضو از یک مجموعه می‌توان گفت که دارای وجه اشتراکی می‌باشند و یا دارای همانی کیفی هستند. (Daly, 1997: 145)

حال اگر دو صفت و خصوصیت متمایز از هم، مشخص‌کننده یک مجموعه باشد، این نوع از نام‌گرایی دچار مشکل خواهد شد؛ برای مثال در نظر بگیرید که هر شیئی که دارای یک قلب است، یک کلیه هم دارد. اگر چنین باشد، مجموعه‌ای که از اعضای تشکیل شده است که دارای یک قلب هستند، با مجموعه‌ای که از اعضای تشکیل شده است که دارای یک کلیه می‌باشند، دارای اعضای مشترکند. دو مجموعه با اعضای مشترک، در حقیقت یک مجموعه است، نه دو مجموعه؛ ولی نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، مجبور است که اظهار داشته باشد که مجموعه‌ای که اعضایش دارای یک قلب هستند، همان مجموعه‌ای است که اعضایش دارای یک کلیه هستند؛ اما این امر کاملاً کاذب است.

مشکل دوم برای این نوع نام‌گرایی وقتی بروز می‌کند که به ساختن مجموعه‌ای از نگاه این نوع نام‌گرایی می‌پردازیم. برای نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، این آشکار می‌شود که برخی از اعضای مجموعه قرمز، هرگز قرمز نیستند؛ مثلاً ساختن مجموعه‌ای با افزودن اجزایی به مجموعه صورت می‌گیرد که شبیه به هم هستند و اشیا می‌توانند از جوانب مختلف شبیه به یکدیگر باشند. سیب قرمز، علامت راهنمایی و رانندگی و کتاب قرمز، همه داخل در یک مجموعه هستند؛ ولی سیب قرمز شبیه به سیب سبز نیز می‌باشد، ولی این سیب سبز جزء مجموعه قرمز نیست. بعضی چیزهای دیگر ممکن است شبیه سیب باشد ولی نه به‌وسیله قرمز بودن؛ بنابراین به نظر می‌رسد که نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، افراد قرمز را با رجوع به یک مجموعه‌ای تبیین و توصیف می‌کنند که آن مجموعه شامل اشیا غیر قرمز نیز می‌شود.

ممکن است از طرف نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، برهانی بر این مبنا ارائه شود که سیب سبز شبیه سیب قرمز می‌باشد و به این صورت که اگر ساختن مجموعه‌ها را با انواع (Specieses) اشتباه و غلط انجام ندهیم، آنگاه می‌توانیم مطمئن باشیم که اجازه نخواهیم داد اعضای غیر قرمز وارد مجموعه شوند.

مشکل پاسخ فوق آن است که تنها روشی که می‌تواند از ورود موارد اشتباه به مجموعه جلوگیری کند، آن است که مجموعه فقط شامل اشیا باشد که قرمزند؛ اما باید به یاد آوریم که قرمز بودن، آن چیزی است که نام‌گرایان سعی در تبیین آن در قدم اول دارند؛ بنابراین ما نمی‌توانیم از قرمز بودن به‌عنوان راهنمایی برای ساختن مجموعه استفاده کنیم و این رویکرد مشکل «استدلال دوری» (circular reasoning) را در پی خواهد داشت.

مشکل دیگر وقتی بروز می‌کند که ما به «خود نسبت وجه اشتراک» توجه کنیم. نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک نمی‌تواند بدون این نسبت و رابطه موفق باشد؛ البته افراد با یکدیگر وجه اشتراک دارند ولی «خود وجه اشتراک» یک فرد نیست، بنابراین اگر نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، متعهد به نسبت‌ها و روابط وجه اشتراک است و اگر نسبت‌های وجه اشتراک، افراد نیستند، پس به نظر می‌رسد که نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، یک نام بی‌مسمی است. فرض کنید اشیا  $a$ ،  $b$  و  $c$  شبیه یکدیگر و متعلق به یک مجموعه هستند. در این حالت سه فرد وجود دارد؛ اما در مورد مصادیق و نمونه‌های وجه اشتراکی که در میان افراد برقرار است، چه چیزی برای گفتن وجود دارد؟ آیا آنها دارای نوع یکسانی از

وجه اشتراک هستند؟

نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، احتیاج دارد که نمونه‌ها و انواع مبتنی بر وجه اشتراک را مسلّم فرض کنند. این وجه اشتراک بین  $a$  ,  $b$  و بین  $a$  ,  $c$  برقرار است. اگر «وجه اشتراک» خودش یک کلی است، نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک حداقل متعهد به یک کلی شده است.

مشکلات فوق برخی از نام‌گرایان را ناگزیر کرده که به نوع دیگری از نام‌گرایی یعنی نام‌گرایی خیال‌گرا (Trope nominalism) متوسل شوند:

نام‌گرایی خیال‌گرا (Trope nominalism) به هستومند جدیدی متعهد شده که خیال (trop) نام دارد. این نگاه به نظر تعجب‌برانگیز به نظر می‌رسد. خیال (trope) نوعی فرد می‌باشد. از آنجاکه افراد معمولی از نظر کیفی مرکب هستند، یک خیال (trope) از نظر کیفی ساده و بسیط به نظر می‌رسد و در حقیقت نمونه‌ای از صفت فردی و جزئی می‌باشد. آبی آسمان یک خیال مخصوص می‌باشد که از خیال آبی لباس شما مجزاست، حتی اگر هر دو خیال از نظر کیفی یکسان باشند. برای قائلان به خیال، اشیای انفرادی معمولی می‌توانند به‌عنوان دسته‌ها یا مجموعه‌هایی از خیال‌ها در نظر گرفته شوند؛ مثلاً یک سیب ترکیبی از خیال‌ها — شامل یک خیال قرمز، یک خیال طرح سیب، یک خیال شیرین، و یک خیال خشک و ترد و... می‌باشد. اگر این سیب قرمز است، به دلیل آن است که یک خیال قرمز وجود دارد، جزئی قرمز که یک عضو آن مجموعه یا دسته‌ای از خیال‌هاست. قرمز یک خاصیت و صفت نیست که این خیال دارد؛ بلکه این خیال قرمز، خودش قرمز است. نام‌گرایی خیال‌گرا (Trope Nominalism)، همانی کیفی را بین دو فرد معمولی و مجزا تبیین می‌کند، به این صورت که فرد اولی یک خیال مرکب می‌باشد که از نظر کیفی معادل با مجاز دومی است؛ ولی از حیث عددی با آن متفاوت است؛ برای مثال دو سیب، قرمزند، زیرا هر یک خیال قرمز را در خودشان دارند و این خیال‌ها خودشان انفرادی هستند که قطعاً شبیه به یکدیگرند؛ اما نکته مهم آن است که به‌علت اینکه این یک قرائت از نام‌گرایی است، ما نمی‌توانیم بگوییم که این خیال‌ها شبیه به یکدیگرند، زیرا در این صورت آنها از یک کلی (universal) بهره می‌گیرند. اگر ما بخواهیم و دوست بداریم، می‌توانیم این ادعا را مطرح و گسترش دهیم که خیال‌های قرمز به‌وسیله ساختن مجموعه شبیه به هم، شبیه هم هستند. در این صورت، ما مجموعه‌ای از خیال‌های قرمز را خواهیم

داشت که اعضای آن به میزان بیشتری شبیه به هم هستند. نسبت به خیال‌های دیگری که ممکن است شبیه آنها نیز باشند. با توسل به خیال‌هایی که از حیث «همانی کیفی» یکسان ولی از حیث عددی متفاوت می‌باشند، می‌توانیم شباهت‌های کیفی را در میان اشیای معمولی تبیین کنیم، بدون اینکه به کلیات تکیه کنیم. (Borgimini, 2008: 1-4)

حالا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه این رویکرد (نام‌گرایی خیال‌گرا) از نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک بهتر است؟ باید به یاد داشت که نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک، قابل انتقاد بود که «همانی کیفی» افراد را به وسیله رجوع به مجموعه افراد شبیه به هم، تبیین می‌کرد. ناخوشایند آنجایی است که افراد جمع‌شده در مجموعه‌ها اشیای هستند؛ اشیایی که خصوصیات بسیاری دارند و از این رو می‌توانند به طرق مختلفی شبیه به هم باشند؛ اما خیال‌ها فقط یک خصوصیت دارند. مجموعه خیال‌های قرمز فقط خیال‌های قرمز در آن هستند. حال نام‌گرایان خیال‌گرا می‌توانند بدون مشکل، متوسل به «شباهت بین افراد» شوند. این موضوع بسیاری را متقاعد کرده که نام‌گرایان خیال‌گرا، یک رقیب جدی علیه واقع‌گرایی است.

همان‌طور که گفته شد، نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک (Resemblance Nominalism) با این چالش روبه‌رو شد که فقط یک کلی «وجه اشتراک»، می‌تواند برای «نسبت‌های وجه اشتراک» میان افراد در نظر گرفته شود. در حالی که نام‌گرایان مبتنی بر وجه اشتراک در ارائه یک کلی مبتنی بر وجه اشتراک دچار مشکل شدند، نام‌گرایان خیال‌گرا می‌توانند به خیال‌های شباهت متوسل شوند؛ برای مثال اگر ما سه خیال قرمز داشته باشیم، آنگاه یک رابط و نسبت وجه اشتراک بین  $a$  و  $b$ ،  $c$  و  $a$ ،  $b$  و  $c$  خواهیم داشت. نام‌گرایان خیال‌گرا می‌توانند هر یک از این سه وجه اشتراک را به‌عنوان خیال‌های مجزا در نظر بگیرند. وقتی سه خیال قرمز به‌صورت متقابل شبیه به هم هستند، آنگاه سه خیال شباهت وجود خواهد داشت و شباهت‌های میان سه فرد قرمز یک حقیقت پایه‌ای و اساسی به‌شمار می‌رود، همان‌طور که وجه اشتراک موجود میان این نسبت‌های وجه اشتراک، حقیقت پایه‌ای و اساسی است؛ البته همه وجوه اشتراک شبیه به هم نیستند، ولی در این مورد آنها اینگونه هستند. همه صفات، خیال هستند و صفات نه فقط شامل قرمز، می‌شود که شامل، وجوه اشتراک، نیز می‌گردد. ولی شاید هنوز مشکلاتی برای نام‌گرایی خیال‌گرا وجود داشته باشد. اگر مروری را که در این مقاله بر نام‌گرایی انجام شد به یاد آوریم،

اینگونه شروع شد که چگونه اشیای معمولی می‌توانند با «همانی کیفی» بیان شوند، بدون اینکه یک کلی مشترک و عمومی بین آنها مطرح باشد. خیال‌گرایان به ما می‌آموزند که یک مورد خاص و معمولی به‌عنوان ترکیبی از خیال‌هاست و اجازه می‌دهند که می‌توان در ترکیبات مختلف، خیال‌های از نظر کیفی شبیه ولی به لحاظ عددی مجزا و متفاوت را قائل شد. شباهت کیفی موجود میان اشیای معمولی به‌وسیله شباهت‌های کیفی خیال‌های تشکیل‌دهنده آنها تبیین می‌شود. بالاخره، شباهت کیفی میان خیال‌های مجزا و مختلف به‌وسیله این حقیقت که برخی (برای مثال، قرمز) خیال‌ها بیشتر از سایر خیال‌ها (برای مثال، غیر قرمز) شبیه به یکدیگرند، تبیین می‌شود. برای ایضاح بیشتر به مثال زیر توجه کنید:

آنچه خیال‌های سرخ را خیال‌های سرخ می‌سازد، شباهت آنها به یکدیگر است. خیال‌های سرخ شبیه به یکدیگرند و این حقیقت مشکل بزرگی را ایجاد می‌کند. فرض کنید  $a$ ,  $b$ ,  $c$  سیب‌های سرخ هستند. اگر چنین است هر یک دارای خیال سرخ خویش می‌باشد: آنها را  $S_a$ ,  $S_b$  و  $S_c$  بنامید و از آنجاکه  $S_a$ ,  $S_b$  و  $S_c$  خیال‌های سرخ هستند، هر دو تا از آنها شبیه به یکدیگرند. پس سه خیال شباهت وجود دارد: شباهت بین  $S_a$  و  $S_b$ ، شباهت بین  $S_a$  و  $S_c$  و شباهت بین  $S_b$  و  $S_c$ ؛ ولی این خیال‌های شباهت، از آنجاکه خیال‌های شباهت هستند، شبیه به یکدیگرند؛ بنابراین، خیال‌های شباهت مرتبه دوم (Second-order) وجود دارد:

شباهت بین شباهت بین  $S_a$  و  $S_b$  و شباهت بین  $S_a$  و  $S_c$ ، شباهت بین شباهت بین  $S_a$  و  $S_b$  و شباهت بین  $S_b$  و  $S_c$ ، شباهت بین شباهت بین  $S_a$  و  $S_c$  و شباهت بین  $S_b$  و  $S_c$ . اما این خیال‌های شباهت مرتبه دوم شبیه به یکدیگر هستند. بنابراین مجازهای شباهت، مرتبه سوم، نیز وجود دارد و همین‌طور... . دیگر اینکه، اگر نظریه‌های خیال به‌عنوان راه حلی برای مشکل کلیات مطرح شده‌اند، چگونه ظهور کلیت و عمومیت را در واقعیت تبیین می‌کند؟

به نظر می‌رسد که خیال‌گرایان چیزی بیش از کلیت و تعمیم را پیشنهاد نمی‌دهند. ما می‌دانیم که اشیای اصلی ما به یکدیگر شبیه هستند؛ چرا؟ زیرا آنها خیال‌هایی دارند که شبیه به یکدیگرند؛ ولی آخرین شباهت توضیح داده نمی‌شود، همچنین به نظر می‌رسد که نام‌گرایان خیال‌گرا خیلی در تبیین شباهت اصلی خود پیش نرفته‌اند و از سؤال مطرح‌شده در ابتدا جلوتر نیستند. در بهترین حالت این پاسخ قانع‌کننده نیست و در بدترین حالت



«دوری» می‌باشد.

## مفهوم‌گرایی (conceptualism)

راهبرد آخر برای اجتناب از کلیات، با ساختن عمومیت و تعمیم - که طرحی از یک واقعیت نیست - می‌باشد، ولی در عوض طرحی از ذهن، مفاهیم یا ایده‌ها در اذهان ماست؛ بنابراین مفهوم‌گرایی راه سومی را جستجو می‌کند که بین «زیاده‌روی‌های واقع‌گرایی» و «نسبت‌های وجه اشتراک غیر واضح نام‌گرایی» باشد. به دلیل اینکه بسیاری از افراد می‌توانند مشمول یک مفهوم شوند، مفهوم‌گرایی امیدوار است بتواند این شهود را که همانی کیفی و وجه اشتراک در بعضی اشیا با هم همراه هستند، تأیید کند؛ ولی به شیوه‌ای می‌خواهد این کار را انجام دهد که به مفاهیم غیر قابل اطمینان و مشکوک مثل کلیات متوسل نشود. طبق این دیدگاه افراد a و b قرمزند، زیرا مفهوم قرمزی شامل هر دو می‌شود. مفهوم قرمز عام است، نه به دلیل آنکه به یک غیر فرد واقعی اشاره می‌کند، بلکه فقط به دلیل آنکه بسیاری از افراد متفرق را شامل می‌شود یا با آن مفهوم وفق و تطبیق می‌یابد؛ اما به نظر می‌رسد که این دیدگاه دارای مشکلات بدیهی است. برای بررسی این مطلب نیاز داریم که مفاهیمی را که در مواردی کارایی ندارند یا شامل برخی از موارد را نمی‌شوند، تشخیص دهیم؛ مثل وقتی که ما از گربه‌ای صحبت می‌کنیم که سگ است؛ البته مفاهیم ناکارا هیچ چیزی درباره کلیت و تعمیم نمی‌گویند. توسل مفهوم‌گرایی به کاربرد مفهوم، می‌باید فقط بر روی کاربرد مفهوم صحیح باشد. سؤالی که می‌توان مطرح کرد آن است که مفهوم‌گرایی راجع به اینکه مفهوم «قرمز» a و b به کار می‌رود، چه موضعی را اتخاذ می‌کند؟ آیا مفهوم «قرمز» a و b را شامل می‌شود؟ ولی بعضی افراد c را شامل نمی‌شود؟ برای بررسی کردن این حقیقت کافی است که به مشکل نام‌گرایی محمولی رجوع کنیم؛ بنابراین به نظر می‌رسد که مفهوم‌گرایی باید بگوید که مفهوم «قرمز» a و b را شامل می‌شود و c را نه؛ زیرا a و b، دارای یک ویژگی عمومی هستند، درحالی‌که c فاقد آن می‌باشد. در غیر این صورت کاربرد قرمز به وسیله افرادی که شامل آن می‌شوند، ضروری و لازم نیست. شباهت موجود میان a و b، هم کمکی به حل این مشکل نمی‌کند. حال مفهوم‌گرایی ممکن است بگوید که a و b دارای یک خصوصیت و صفت هستند؛ ولی اگر این مجدداً بازگشت به فرض اولیه نیست، می‌باید به‌عنوان این ادعا تفسیر شود که بعضی هستی‌مندها هم در a و

هم در  $b$  وجود دارند. این فرض مجدداً ما را به واقع‌گرایی رهنمون می‌سازد. با دید واقع‌گرایانه نیز می‌توان به اثبات کلیات به شیوه‌ای متفاوت با آنچه تاکنون مطرح شده، پرداخت. می‌توان این ادعا را مطرح کرد که بعضی صدق‌ها ضرورتاً وجود دارند؛ یعنی می‌توان بین چیزی که ضرورتاً صادق است و وجود یک صدق ضروری، تمایز قائل شد. این تمایز به وسیله ملاحظه استدلال زیر روشن شده است:

اگر چیزی صادق است، آنگاه آن چیز وجود دارد:

$X \text{ is true} \rightarrow x \text{ exists}$

و در حقیقت به نظر می‌رسد که این جمله ضروری باشد؛ یعنی:

$\Box(x \text{ is true} \rightarrow x \text{ exist})$

و با قانون  $k_1$  از نظام  $k$  در منطق موجهات خواهیم داشت:

$\Box x \text{ is true} \rightarrow \Box x \text{ exists}$

راه‌حل و راهبرد دیگر، آن است که جهان ممکن (Possible world) را تصور کنم که یک جمله یا گزاره می‌تواند یک جهان ممکن را تعیین بخشد، بدون اینکه درون آن جهان وجود داشته باشد، یا اینکه یک تمایزی بین صدق گشوده (صدقی که نسبت به هر سیستمی صادق است، true-at) از یک طرف و نسبت به صدق بسته (در چارچوب، true-in) از طرف دیگر قائل شویم. با توجه به یک دیدگاه، می‌توان صدق — گشوده را اینگونه تعریف کرد که جمله  $s$ ، دارای صدق گشوده در یک جهان است، اگر و تنها اگر گزاره‌ای را بیان می‌دارد که آن گزاره این چنین است: اگر  $w$  واقعی باشد، آن گزاره صادق خواهد بود.

$S \text{ is true-at } W \leftrightarrow \exists p (S \text{ express } p \wedge \Box (W \text{ is actual} \rightarrow p \text{ is true})$

به هر حال، طبق این دیدگاه، این فقط جملات و نه گزاره‌ها هستند که می‌توانند دارای صدق گشوده در یک جهان ممکن باشند؛ زیرا برخلاف جملات، گزاره‌ها هرگز گزاره‌ها را بیان نمی‌کنند. گزاره‌ها فقط در معنایی که می‌توانند صادق باشند، ممکن هستند. به معنای دیگر اگر جهان  $w$  واقعی باشد، گزاره  $P$  صادق خواهد بود؛ یعنی برای هر جهان ممکن  $w$ ، اگر  $w$  واقعی باشد، گزاره  $P$  صادق خواهد بود و از این رو گزاره  $P$  وجود خواهد داشت. بنابراین طبق این رویکرد، اگر گزاره  $P$  ضروری است، آنگاه  $P$  بدون توجه به اینکه کدام جهان واقعی است، وجود خواهد داشت؛ یعنی هر گزاره ضروری  $P$ ، بالضروره وجود خواهد داشت.

این نشان می‌دهد که مفاهیم مستقل از ذهن وجود دارند و اگر مفاهیم مستقل از ذهن وجود دارند، پس آنها کلیات هستند. از این رو کلیات وجود دارند» (Carmichael, 2007:4-7).

### نتیجه

در این مقاله سعی شد که رویکردهای مختلف موجود نسبت به کلیات بیان و به نقاط ضعف و قوت هر یک اشاره گردد. از نگاه واقع‌گرایانه، دو رویکرد افلاطونی و ارسطویی بررسی و امتیازات و تشابهات آنها ذکر گردید. از نگاه نام‌گرایانه به نام‌گرایی محمولی، نام‌گرایی مبتنی بر وجه اشتراک و نام‌گرایی خیال‌گرا اشاره شد که مبتلا به دو رو تسلسل هستند. با توجه به مسائل مطرح‌شده، به نظر می‌رسد که وجود کلیات، امری ضروری باشد و نتوان با هیچ چالش و ترفندی آنها را از صحنه روابط و نسبت‌ها حذف کرد. با این نگاه و در انتهای مقاله، واقع‌گرایی که بر مبنای منطق موجهات و جهان‌های ممکن تبیین می‌شود، بررسی و از این دیدگاه به اثبات کلیات پرداخته شد. در این نگاه بیشتر از مفاهیم صوری و زبانی کمک گرفته می‌شود و از نگاه قواعد منطقی، در منطق موجهات به این موضوع پرداخته می‌شود. منطق موجهات (Modal Logic)، در معنای قدیمی و متداول آن، منطقی است که به قضایای ضروری و ممکن، و نسبت‌های استنتاجی موجود میان آنها می‌پردازد. از این دیدگاه اگر معلوم شود که امری ضروری است، می‌توان نتیجه گرفت که واقعی هم هست.

«به زبان منطقی، عموماً چیزی را که تحقق یافته، ممکن می‌نامیم. این جمله را می‌توان به لحاظ منطقی اینگونه تعبیر کرد که اگر جمله‌ای صادق باشد، ممکن هم هست و به زبان صوری:  $A \rightarrow \Diamond A$

از این جمله صوری و قرار دادن  $A \sim$  (نقیض  $A$ ) به جای  $A$  می‌توان به اصل زیر رسید:

$$\Box A \rightarrow A$$

و تعبیر جمله صوری، فوق آن است که امر ضروری، امر واقعی است.» (موحد، ۱۳۸۱: ۴)  
کلیات امری ضروری هستند؛ پس واقعی هستند.

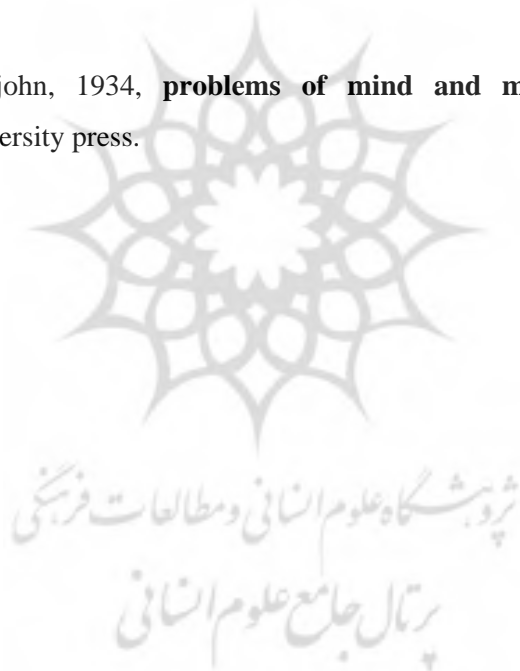
## منابع فارسی

۱. هیلری، استنیلد، کلی‌ها، ۱۳۸۳، ترجمه نجف دریابندری، نشر کارنامه.
۲. موحد، ضیا، ۱۳۸۱، منطق موجهات، انتشارات هرمس.

## منابع انگلیسی

1. Armstrong, David, 1978 a, **Nominalism and realism**, Cambridge:Cambridge university press.
2. Armstrong, David, 1978 b, **A Theory of universals**, Cambridge:Cambridge university press.
3. Armstrong, D.M, 1997, **A world of state of affairs**, Cambridge: Cambridge university press
4. Armstrong, D.M, 1983, **what is a law of Nature?** Cambridge: Cambridge universit press.
5. Armstrong, D.M, 1989, **universals: An opinionated introduction**, Boulder: westviewpress.
6. Adams, Robert, 1981, “**Actualism and Thisness**”, synthese 49:3-41.
7. Bealer, George, 1982, **Quality and concept**, Clarendon press.
8. Borghini, Andrea, 2008, **why I Am not tropist?**, Interdisiplinary ontology conference.
9. Carmichael, chad. “**Being, Existexce, and Actuality**”.
10. Compbell, K, 1990, **Abstract particulars**, oxfoed: Basic Black well LTd.
11. Daly, c. 1997, “**Tropes**”, properties , D.H. mellor and A. oliver (eds), oxford: oxford umiversity preww, pp. 14059.
12. Field , H, 1980, **science without numbers: a defence of nominalism** , oxford: Basic Blackwell.
13. Lewis, D. 1983, “**New work for a theory of universals**“ , Australasian Journd of philosophy, 61:343-77.
14. Loux, M, 1998, **metaphysics: A contemporary Introduction**. London: Rout ledge.

15. Moore, G.E, 1923, "**Are the characteristics of thing universal or particular?**" proceedings of the Aristotelian society.
16. Russell, Bertrand and A.N. White head, 1925, **principia mathematica**, Cambridge: Cambridge university press.
17. Simons, P. 1994, "**particulars in particular clothing: three trope theories of substance**" *philosophy and phenomenological Research*. 54 (1994). Pp.553-75.
18. Vlastos,G., "**The Third man Argument in the Parmenides**", philosophical review. 63 (V54)PP319-349.
19. Williams, Donald, 1986, "**universals and Existents**", Australasian journal of philosophy.
20. Wisdom, john, 1934, **problems of mind and matter**, Cambridge: Cambridge university press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی